

الدرس الأول بگرد

مواظف قیمة

پندهای ارزشمند

﴿ أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ ﴾ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

محبوبترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها برای بندگانش است.

يُحِبُّ الْآبَاءَ وَالْأُمَّهَاتُ رُؤْيَةَ أَوْلَادِهِمْ فِي أَحْسَنِ حَالٍ، وَ لِذَلِكَ يُرْشِدُونَهُمْ دَائِمًا إِلَى الصِّفَاتِ الطَّيِّبَةِ وَالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَ پدران و مادران دوست دارند فرزندانشان را در بهترین حالت ببینند، و برای همین همیشه آنها را به صفت‌های خوب و کارهای شایسته (درست) راهنمایی می‌کنند،

كَالْإِخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَ تَعَلُّمِ الْعُلُومِ وَ الْمَهَارَاتِ وَ الْفُنُونِ النَّافِعَةِ، وَ الْإِبْتِعَادِ عَنِ الْأَرَاذِلِ وَ التَّقَرُّبِ إِلَى الْأَفْضَالِ، وَ الْاهْتِمَامِ بِالرِّيَاضَةِ وَ مَطَالَعَةِ الْكُتُبِ، وَ احْتِرَامِ الْقَانُونِ، وَ الْاِقْتِصَادِ فِي اسْتِهْلَاكِ الْمَاءِ وَ الْكَهْرَبَاءِ، وَ حَسَنِ التَّغْذِيَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ وَالْأَعْمَالِ ...

مانند اخلاق خوب، و یادگیری دانش‌ها و مهارت‌ها و فنون سودمند، و دوری از فرومایگان و نزدیک شدن به شایستگان، و توجه (اهمیت دادن) به ورزش، و مطالعه کتاب‌ها، و احترام نهادن به قانون، و صرفه‌جویی در مصرف آب و برق، و خوب غذا خوردن و صفت‌ها و کارهای دیگر

وَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نَرَى «لُقْمَانَ الْحَكِيمِ» يَقْدِمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةً، وَ هَذَا مَوْجِ تَرْبَوِي لِيَهْتَدِيَ بِهِ كُلُّ الشَّبَابِ. فَقَدْ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ:

و در قرآن کریم، لقمان حکیم را می بینیم که پندهایی ارزشمند به پسرش تقدیم می‌کند، و این نمونه‌ای تربیتی است تا همه جوانان به وسیله آن، هدایت شوند. در قرآن کریم آمده است:

﴿ يَا بَنِي آقِمِ الصَّلَاةَ وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴾ لقمان: ۱۷-۱۹

پسرکم، نماز را برپای دار و به کار پسندیده فرمان بده و از کار زشت بازدار، و بر آنچه که از مصیبت به تو رسیده، شکیباش (بر آسیبی که بر تو وارد شده، صبر کن) زیرا آن از کارهای مهم است* و از مردم به غرور روی برنگردان (رخ بر متاب) و در زمین با خودپسندی و شادمانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر (خودپسند) و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد* و در راه رفتن خود، میانه روی کن و صدایت را پایین بیاور، زیرا بدترین صداها بی‌گمان، صدای خران است .

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا، فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: { إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ } - قطعاً خداوند کسی را که مراقب نماز اول وقتش باشد، دوست دارد، و پیامبر (ص) فرموده است: " قطعاً ستون دین نماز است "

وَعَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ مُشْتَاqِينَ إِلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَ نَاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ صَابِرِينَ عَلَى الْمَشَاكِلِ وَ الشَّدَائِدِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُهْمَةِ، وَ عَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاضَعَ أَمَامَ أَسَاتِدَتِنَا وَ أصدقَائِنَا وَ زَمَلَانِنَا وَ جِيرَانِنَا وَ أَقْرَبَائِنَا وَ كُلِّ مَنْ حَوْلِنَا؛ ما باید مشتاق کارهای درست، بازدارنده از زشتی و بردبار بر دشواریها و سختیها باشیم. زیرا این از کارهای مهم می باشد.

وَعَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاضَعَ أَمَامَ أَسَاتِدَتِنَا وَ أصدقَائِنَا وَ زَمَلَانِنَا وَ جِيرَانِنَا وَ أَقْرَبَائِنَا وَ كُلِّ مَنْ حَوْلِنَا؛ و بر ما لازم است در برابر استادانمان و دوستان و هم کلاسیها و همسایگان و خویشاوندان و هر که پیرامون ماست، فروتنی کنیم.

فَقَدْ قَالَ الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
الْحِكْمَةُ تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ، وَ لَا تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُعْجَبٍ بِنَفْسِهِ.
امام کاظم (ع) فرموده است: "پند و حکمت در قلب [انسان] فروتن ماندگار می شود و در دل [انسان] مغرور (خود بزرگ بین) ستمگر ماندگار نمی شود.
بی گمان خداوند هیچ خودپسندی را دوست ندارد.

إِذَنْ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَتَكَبَّرَ عَلَى الْآخَرِينَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ.
بنابراین ما باید خود را از دیگران بزرگتر ندانیم (نباید به دیگران تکبر بورزیم)؛ زیرا خداوند خودبزرگبینان را دوست نمی دارد.

عَلَيْنَا أَنْ لَا نَرْفَعَ أَصَوَاتِنَا فَوْقَ صَوْتِ الْمُخَاطَبِ، فَقَدْ شَبَّهَ اللَّهُ كَلَامَ مَنْ يَرْفَعُ صَوْتَهُ دُونَ دَلِيلِ مَنْطِقِي بِصَوْتِ الْحِمَارِ.
ما باید صداهایمان را از صدای مخاطب بالاتر نبریم (ما نباید صدایمان را بالای صدای مخاطب ببریم)؛ و خداوند لحن سخن کسی را که صدایش را بدون دلیل منطقی بالا می برد، به صدای خر تشبیه کرده است.

☆ المَعَجَم ☆ برگرد

إِدْنٌ: بنابراین	جَبَّارٌ: ستمکار زورمند	لِيَهْتَدِيَ: تا راهنمایی شود (ماضی): اهتدی)
اسْتَهْلَاكَ: مصرف کردن (استهْلَاكَ، يَسْتَهْلِكُ)	«صفت خدا به معنای توانمند»	مَخْتَالٌ: خودپسند = مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ
أَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ: صدایت را پایین بیاور (غَضٌّ، يَغْضُضُ)	حَمِيرٌ: خرها «مفرد: حمار»	مَرَحًا: شادمانه و با ناز و خودپسندی
إِقْصِدْ: میانه روی کن (قَصَدٌ، يَقْصِدُ)	خَدٌّ: گونه	مَشَى: راه رفتن
أَقِمْ: برپای دار «أَقِمِ الصَّلَاةَ: نماز را برپای دار.» (أَقَامَ، يَقِيمُ)	شَبَهٌ: تشبیه کرد (مضارع: يَشْبَهُ)	مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ: خودپسند ← إِعْجَابٌ
اِقْتِصَادٌ: صرفه جویی (اِقْتَصَدَ، يَقْتَصِدُ)	عَزَمَ الْأُمُورِ: کارهای مهم	بِالنَّفْسِ: خودپسندی
أَنْكَرَ: زشت تر، زشت ترین = أَقْبَحُ	فَخُورٌ: فخر فروش # متواضع	مَنْكَرٌ: کار زشت
إِنَّهُ: باز دار - (نَهَى، يَنْهَى)	فُنُونٌ: هنرها «مفرد: فَنٌّ»	نَاهِي، نَاهٍ: بازدارنده «جمع: ناهون، ناهين و نُهَاةٌ»
أَوْمَرٌ: دستور بده «و + أَوْمَرُ = وَ أَمْرٌ»	قِيمٌ: ارزشمند	مَمْدُوحٌ: نمونه «جمع: مَمْدُوحٌ»
تَرْبُوعٌ: پرورشی	لِ: بی گمان (حرف تأکید)	يَقْدِمُ: تقدیم می کند، پیش می فرستد (ماضی قَدَّمَ)
تَعَمَّرَ: عمر می کند، در اینجا یعنی ماندگار می شود (عَمَّرَ، يَعْمُرُ)	لَا تَصْعَرُ خَدَّكَ: با تکبر رویت را برنگردان (مضارع: يَصْعَرُ)	لا تَمْشِ: راه نرو (ماضی: مَشَى / مضارع: يَمْشِي)

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

👉 عَيْنَ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کنید.

۱. يَجِبُ أَنْ لَا تَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ مَنْ تَتَكَلَّمُ مَعَهُ.

باید صداهایمان را بالاتر از صدای کسی که با او سخن می گوئیم نبریم.

۲. عَلَيْنَا أَنْ نَحَافِظَ عَلَى آدَاءِ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.

ما باید مراقب نماز در وقت خودش (نماز اول وقت) باشیم.

۳. قَدَّمَ لِقْمَانُ الْحَكِيمَ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةً.

لقمان حکیم به پسرش پندهایی ارزشمند تقدیم کرد.

۴. لَا تَعْمَرُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ.

پند و حکمت در قلب انسان فروتن ماندگار نمی شود.

۵. الْإِعْجَابُ بِالنَّفْسِ عَمَلٌ مَقْبُولٌ.

خودپسندی، کاری پسندیده است.

ه اَعْلَمُوا ه برگرد

اسم التفضیل و اسم المکان

اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است؛

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:

گبیر: بزرگ اکبر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حسن: خوب أحسن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا اکبر من أوروبا . آسیا بزرگ‌تر از اروپا است .
آسیا اکبر قارات العالم . آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است .
آسیا اکبر قارة في العالم . آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است .

جبل دماوند أعلى من جبل دنا . کوه دماوند بلندتر از کوه دناست .
جبل دماوند أعلى جبال ایران . کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است .
جبل دماوند أعلى جبل في ایران . کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است .

أفضل الناس أنفعهم للناس . بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است .

گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أعلى: بلندتر، بلندترین أعلى: گران‌تر، گران‌ترین
أحب: محبوب‌تر، محبوب‌ترین أقل: کمتر، کمترین

مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعلی» می‌آید؛ مثال:

فاطمة الكبرى: فاطمه بزرگ‌تر زینب الصغرى: زینب کوچک‌تر

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ مثال:

فاطمة أكبر من زینب .

غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أفاعِل» است؛ مثال:

إذا ملك الأراذل هلك الأفاضل . (أراذل، جمع أراذل و أفاضل، جمع أفاضل است).

هرگاه بعد از اسم تفضیل همراه حرف جر "من" بیاید، (أَفْعَل من)، معنای "برتر" دارد؛ مثال:

هذا أكبر من ذاك . این از آن بزرگ‌تر است .

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای "برترین" دارد؛ مثال:

سورة البقرة أكبر سورة في القرآن . سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است .

ه اَعْلَمُوا (۲) خیر و شر تفضیلی

دو کلمه «خیر» و «شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز

بیابند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جر «من» است، یا به صورت «مضاف» می‌آید؛ مثال:

تفكر ساعة خیر من عبادة سبعين سنة . رسول الله ﷺ

ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت هفتاد سال است .

﴿ شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾
بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند .

﴿ خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾
بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

﴿ حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی بهترین کار بشتاب.

﴿ اعْلَمُوا ۳ ﴾ اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعَل و مَفْعَلَة است؛ مثال :

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه
مَوْقِف: ایستگاه مَنْزِل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه
﴿ جمع اسم مکان بر وزن «مفاعل» است؛ مانند مدارس، ملاعب، مطاعم و منازل.

﴿ كَمْ اخْتَرْتُمْ نَفْسَكُمْ (۱): تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ. ﴾

۱. سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ سوال شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. ﴿

۲- أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

داناترین مردم، کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید. ﴿

۳. إِفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

برترین کارها، کسب حلال است. ﴿

﴿ نکته:

﴿ اسم تفضیل: أفعَل + من (أعلم من: داناتر از) / أفعَل + اسم مجرور (أعلم + الناس: داناترین مردم)

فعل: أفعَل + اسم منصوب یا مرفوع (أعلم الناس: به مردم یاد داد)

﴿ فعل بعد از اسم موصول «من»، معمولاً به صورت فعل مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

﴿ كَمْ اخْتَرْتُمْ نَفْسَكُمْ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ. ﴾

۱. ﴿ ... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹

﴿ ... پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌ها هستی .



۲. ﴿ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴾ الْقَدْرِ: ۳ ﴿ شب قدر از هزار ماه بهتر است.

﴿ حَى: بشتاب.

۳. شَرَّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينِ . ﴿١٤٦﴾ بدترین مردم کسی که دارای دو رو است.

۴. خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عِيُوبَكُمْ. رسولُ اللهِ ﷺ
 ﴿١٤٧﴾ بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

۵. مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ . أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ﴿١٤٨﴾ هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر از چارپایان است.

﴿انواع من :﴾

۱- مَنْ مَوْصُولٌ : به معنی ((کسی که)) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

﴿١٤٦﴾ خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ "مَنْ" أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عِيُوبَكُمْ. رسولُ اللهِ ﷺ "کسی است که" عیب‌هایتان را به شما هدیه کند .

۲- مَنْ اسْتِفْهَامٌ : به معنی ((چه کسی)) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید . ﴿١٤٧﴾ مَنْ "هُوَ؟" او "کیست" ؟

۳- مَنْ شَرْطِيَّةٌ : به معنی ((هرکس)) در جملات شرطیه استفاده می‌شود و بر سر دو عبارت می‌آید.

﴿١٤٨﴾ "مَنْ" غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ (مِنْ) الْبَهَائِمِ . "هر کس" شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر ((از)) چارپایان است .

﴿مَنْ : حرف جر است و به معنای ((از)) که بر سر اسم مجرور می‌آید .

﴿١٤٩﴾ قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنْهَا . / ﴿١٥٠﴾ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ .

که اِخْتِزْنَا نَفْسَكَ (۳): تَرْجِمِ الْأَيْتِينَ وَ الْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿١٥١﴾ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ... ﴿١٥٢﴾ النَّحْلُ: ۱۲۵

﴿١٥١﴾ و با آنان به [شيوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نماید (ستیزه کن). در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است. أَحْسَنُ: اسم تفضیل / أَعْلَمُ: اسم تفضیل

۲- ﴿١٥٣﴾ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ﴿١٥٤﴾ الْأَعْلَى: ۱۷

با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (فولادوند) خَيْرٌ: اسم تفضیل / أَبْقَى: اسم تفضیل

۳- كَانَتْ مَكْتَبَةٌ «جندی سابور» في خوزستان أكبر مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.

﴿١٥٥﴾ کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود. مَكْتَبَةٌ، مَكْتَبَةٌ: اسم مکان / أَكْبَرُ:

اسم تفضیل

^۲ پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: می‌خواهید بدانید در روز قیامت، یکی از بدترین مردم نزد پروردگار عالم چه کسی است؟ آن کسی که دورو است، «مَنْ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهِينِ» و خود این دلالت بر این است: کسی که شر وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

^۳ أَهْدَى: هدیه کرد

^۴ غَلَبَتْ: چیره شد/ بَهِيمَةٌ، ج بَهَائِمٌ: چهار پایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند.

^۵ جَادِلٌ: ستیز کن

^۶ ضَلَّ: گمراه شد

^۷ آخِرٌ وزن أفعال= اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، أُخْرَى می‌شود.

آخِرٌ وزن فاعل= اسم فاعل): انتها و مؤنثش آخِرَةٌ می‌شود.

^۸ در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

جواز برگرد


 في سوق مشهد

◆ بَائِعُ الْمَلَابِسِ (فروشنده لباس‌ها)	◆ الزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ (خانم زائر عرب)
◆ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ، مَرْحَبًا بِكُمْ . عليكم السلام. خوش آمدید .	◆ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . سلام عليكم
◆ سِتُونَ أَلْفَ تَومَانٍ . شصت هزار تومان .	◆ كَمْ سَعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِيِّ؟ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟
◆ عِنْدَنَا بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ . تَفْضَلِي أَنْظُرِي . به قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما ببین .	◆ أُرِيدُ أَنْ أُرْخَصَ مِنْ هَذَا . هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ . ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.
◆ أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بَنَفْسَجِي . سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش .	◆ أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟ ^۱ چه رنگی دارید؟
◆ تَبْدَأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تَومَانٍ . قِيمَتُهَا مِنْ هَذَا هَفْتَادٍ وَ پَنجَ هَزار شَرُوعٍ مِی‌شود تا هشتاد و پنج هزار تومان .	◆ بِکَمْ تَومَانٍ هَذِهِ الْفَسَاتِينُ؟ این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند تومان است؟
◆ سَيِّدَتِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ ^۱ . خانم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد .	◆ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت‌ها گران است!
◆ السَّرَاوَالُ الرَّجَالِيَّ بِتِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ . وَ السَّرَاوَالُ النِّسَائِيَّ بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ . شِلْوَارِ مَرْدَانِه نود هزار تومان و شِلْوَارِ زَنَانِه نود و پنج هزار تومان است .	◆ بِکَمْ تَومَانٍ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟ این شلوارها چند تومان است؟
◆ ذَلِكَ مَتَجَرٌ زَمِيلِي ، لَهٗ سَرَاوِيلٌ أَفْضَلُ . ^۱ آن مغازه همکار من است، شلوارهای بهتری دارد .	◆ أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ . شلوارهایی بهتر از این را می‌خواهم .
◆ فِي مَتَجَرٍ زَمِيلِه ... در مغازه همکارش...	
◆ صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تَومَانٍ . مبلغ دویست و سی هزار تومان شد . أَعْطَيْنِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِئَتَيْنِ وَ عَشْرِينَ أَلْفًا . ^۱ بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده .	◆ رَجَاءَ، أَعْطِنِي سَرَاوَالًا مِنْ هَذَا النُّوعِ وَ ... كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟ لطفاً، شلواری از این جنس به من بده و ... مبلغ چند شد؟

- **أَفْضَلُ:** اسم تفضیل است. / **أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ:** وزن أفعال هستند ولی چون بر رنگ دلالت می کنند، اسم تفضیل نیستند.

^۹ سَعْرٌ، قِيمَةٌ، مَهْنٌ: قیمت / «جمع: أَسْعَارُ»

^۶ بهتر بود می آمد: عِنْدَنَا قَمِيصٌ بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. پیراهنی به قیمت پنجاه هزار تومان داریم.

^۱ لون: رنگی / ألوان: رنگ‌هایی

^۲ نَوْعِيَّةٌ: جنس

^۳ ^۱ مَتَجَرٌ وَ مَحَلٌّ به معنی مغازه است؛ دُكَّانٌ (ج: دَكَاكِين) ریشه در زبان فارسی دارد ولی در زبان عربی به کار می‌رود.

^{۱۴} زَمِيلٌ: همکار

^{۱۵} تَخْفِيفٌ: تخفیف

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَي كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱. الْمَسْتَبِدُّ الَّذِي لَا يَرَى لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حَقًّا: جَبَّارٌ
زورگویی که برای کسی حقی برایش قائل نمی‌شود (می‌بیند): زورگو
۲. الْإِنْسَانُ الَّذِي يَفْتَخِرُ بِنَفْسِهِ كَثِيرًا:
انسانی که به خودش زیاد می‌بالد: خودپسند
۳. حَيَوَانٌ يَسْتَعْدِمُ لِلْحَمَلِ وَالرَّكُوبِ:
حیوانی که برای باربری و سوار شدن به کار گرفته می‌شود: خر
۴. الْعَمَلُ السَّيِّئُ وَالْقَبِيحُ:
(کار بد و زشت: کار زشت) مُنْكَرٌ
۵. عُضْوٌ فِي الْوَجْهِ:
(عضوی در چهره: گونه) خَدٌ

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ وَ مِيزٌ تَرْجَمَتَهَا. (نوع: الماضي، المضارع، الأمر)

أَرَادَ قَنْبَرٌ أَنْ يَسِبَّ الَّذِي كَانَ سَبَّهُ؛ فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ:
مَهَلًا يَا قَنْبَرُ، دَعَّ شَاهَمَكَ مَهَانًا تَرْضَى الرَّحْمَنَ وَ تُسَخِّطُ الشَّيْطَانَ وَ تُعَاقِبُ عَدُوَّكَ، ... مَا لُرَضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ
مِثْلَ الْحَلِيمِ، وَ لَا أُسَخِّطُ الشَّيْطَانَ مِثْلَ الصَّمْتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ مِثْلَ السَّكُوتِ عَنْهُ.
رَبِّ سَكُوتٍ أُبَلِّغُ مِنَ الْكَلَامِ (مِنَ الْأَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ)

قنبر خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، دشنام دهد، پس امام علی علیه السلام به او فرمودند:
ای قنبر آرام باش، دشنامگویی خود را خوار رها کن تا [خدای] بخشاینده را **خشنود** و اهریمن را
خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی] مانند بردباری خشنود و
اهریمن را با [چیزی] همانند خاموشی خشمگین نکرد و نادان با [چیزی] همانند دم فرو بستن در
برابرش کیفر نشد. چه بسا سکوت رساتر از سخن گفتن است.

أَرَادَ (خواست): فعل ماضی / يَسِبُّ (دشنام می‌دهد): فعل مضارع / قَالَ (گفت): فعل ماضی / دَعَّ (رها کن): فعل
امر / مَا لُرَضَى (خوشنود نکرد): فعل ماضی / أُسَخِّطُ (خشمگین کرد): فعل ماضی

^{۱۶} مِيزٌ: جدا و سوا کن

^{۱۶} قَنْبَرٌ: از اصحاب خاص، غلام و دربان حاجب (حضرت علی (ع) بود. او همچنین دربان امام حسن مجتبی (ع) بود. شیخ طوسی، او را در شمار
اصحاب امام علی (ع) یاد می‌کند.

^۱ لا در دو فعل «أُسَخِّطُ وَ عُوقِبَ» لای نفی است.

^۸ این دو فعل، به فعل ماضی «مَا لُرَضَى» عطف شده؛ برای همین فعل‌های ماضی بعد از آن با "لا" منفی شده است و تکرار لا با فعل ماضی لازم
است.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمُ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. حَسَنُ الْخُلُقِ نَصْفُ الدِّينِ. خصال الصدوق، ص ۳۰ ج ۱۰۶ (الْمَبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ)

خوش خویی نیمی از دین است. حَسَنٌ: مبتدا، نَصْفٌ: خبر

۲. مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ. ۲ (الْفَاعِلُ وَالْمَفْعُولُ)

هر کس خلق و خوی اش بد باشد، خودش را عذاب می دهد. خُلُقٌ: فاعل، نَفْسٌ: مفعول

۳. إِذَا بَعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. ۲ (الْفِعْلُ الْمَاضِي الْمَجْهُولُ وَالْمَفْعُولُ)

من مبعوث شده ام تا فقط مکارم اخلاق را کامل کنم. (من فقط برای تکمیل مکارم اخلاقی مبعوث شده ام).

بَعِثْتُ: فعل ماضی مجهول، مَكَارِمٌ: مفعول

۴. اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. (فِعْلُ الْأَمْرِ وَالْفِعْلُ الْمَاضِي)

خدوندا، همانطور که آفرینش مرا نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.

(خداوندا، همان طور که صورتم را زیبا آفریدی خُلُق و سیرتم را نیز نیکو گردان.)

فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسَّنْتَ، الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ

۵. لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَالْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ)

در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست.

أثْقَلَ: اسم تفضیل، مِنَ الْخُلُقِ: جار و مجرور

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمُ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ اسْمِ الْمَكَانِ، وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱. ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸ پروردگار مشرق و مغرب / الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ: اسم مکان

۲. ﴿مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۱ از مسجد الحرام / الْمَسْجِدِ: اسم مکان

۳. يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ: ۲ ای شنواترین شنوندگان / أَسْمَعَ: اسم تفضیل

۴. يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ: ۲ ای بهترین آفرینندگان / أَحْسَنَ: اسم تفضیل

۵. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ: ۴ ای بخشاینده ترین بخشاینندگان / أَرْحَمَ: اسم تفضیل

۱ ساء: بد شد

۲ عَذَّبَ: عذاب داد

۲ لِأُمَّمٍ: تا کامل کنم

۲ حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

۲ السَّامِعِينَ: اسم فاعل

۲ الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

۲ التمرین الخامس: ترجم الأفعال والمصادر التالية. ۵

المصدر	الأمر والنهي	المضارع والمستقبل	الماضي
إحسان: نیکی کردن	أحسن: نیکی کن	يُحسن: نیکی می کند	قد أحسن: نیکی کرده است
اقترب: نزدیک شدن	لا تقتربوا: نزدیک نشوید	يقتربون: نزدیک می شوند	اقترب: نزدیک شد
انكسار: شکسته شدن	لا تنكسر: شکسته نشو	سينكسر: شکسته خواهد شد	انكسر: شکسته شد
استغفار: آمرزش خواستن	استغفر: آمرزش بخواه	يستغفر: آمرزش می خواهد	استغفر: آمرزش خواست
مسافرة: سفر کردن	لا تسافر: سفر نکن	لا يسافر: سفر نمی کند	ما سافرت: سفر نکردم
تعلم: یاد گرفتن	تعلم: یاد بگیر	يتعلمان: یاد می گیرند	تعلم: یاد گرفت
تبادل: عوض کردن	لاتبادلوا: عوض نکنید	تبادلون: عوض می کنید	تبادلتم: عوض کردید
تعليم: آموزش دادن	علم: آموزش بده	سوف يعلم: آموزش خواهد داد	قد علم: آموزش داده است

التمرین السادس: عين المحل الاعرابي للكلمات الملوثة.

۱. ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الفتح: ۲۶
سکینه: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنان فرونازل کرد.

۲. ﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسَعَهَا﴾ البقرة: ۲۸۶
اللَّهُ: فاعل / نَفْسًا: مفعول

خداوند به هر کس فقط به اندازه توانایی اش تلیف می کند.

۳. السكوت ذهب و الكلام فضة. رسول الله ﷺ
الكلام: مبتدا / فضة: خبر

سکوت طلاست و سخن گفتن نقره است.

۴. أحب عباد الله إلى الله أنفعهم لعباده. رسول الله ﷺ

أحب: مبتدا / عباد: مضاف الیه / الله: مجرور به حرف جر / أنفع: خبر
محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها نسبت به بندگانش است.

۵. عداوة العاقل خير من صداقة الجاهل. أمير المؤمنين عليه السلام

عداوة: مبتدا / خير: خبر / صداقة: مجرور به حرف جر

دشمنی عاقل (فرد خردمند) بهتر از دوستی نادان (فرد نادان) است.

۲ در سوال مصادر آورده شده، حال انکه معنای یک مصدر خواسته شده است.

التمرین السابع: عین الکلّمه الغریبه فی کلّ مجموعة.

- ۱- مَاجِد حَمِير تَعَالِب ذَنَاب
نمونه‌ها/ خران/ روباه‌ها/ گرگ‌ها
- ۲- سِرْوَال صَمْت فُسْتَان قَمِيص
شلوار/سکوت/پیراهن زنانه/ پیراهن
- ۳- مَمْرُضَة بَائِعَة فَلَاحَة قِيَمَة
پرستار/ فروشنده/کشاورز/ ارزشمند
- ۴- أَحْمَر أَحْسَن أَجْمَل أَصْلَح
سرخ/ نیکوترین/ زیباترین/ شایسته‌ترین
- ۵- أَصْفَر أَزْرَق أبيض أَكْثَر
زرد/آبی/سفید/بیش‌تر
- ۵- خَدَّ سَن لسان مَرَح
گونه/ دندان/ زبان/ شادمانه و با ناز و خودپسندی

التمرین الثامن: صَع في الفِراغ کلمة مناسبة.

- ۱- اشترينا و قساتين بأسعار رخيصة في المتجر. سراويل / أشهراً / مواقف سراويل/ چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم. / من متجر: از مغازه؛ نه في متجر: در مغازه
- ۲- ذهب العامل إلى بيته بعدما واجباته بدقة. ضلّ / ساء / تمّ / کارگر بعد از اینکه وظایفش را با دقت انجام داد، به خانه‌اش رفت.
- ۳- إننا هدية لزميلنا الفائز في المسابقة. عمرنا / أهدينا / غلبنا أهدينا/ بی‌گمان ما هدیه‌ای به دوستان برنده‌یمان دادیم.
- ۴- والدي يشتغل في مؤسسة ثقافية. تربية / نموذج / ركوب تربية/ پدرم در مؤسسه تربیتی_فرهنگی به کار مشغول شد.
- ۵- يا زميلي، دع ك حقيراً لرضا الله. شاتم / نوعية / أسعار شاتم/ ای دوست من، برای رضای خدا سرزنش‌کننده‌ات را در حالی که کوچک است، رها کن.
- ۶- إنَّ ال آله لمعرفة وزن الأشياء. مفتاح / مصباح / ميزان ميزان/ بی‌گمان ترازو، وسیله‌ای برای شناخت وزن اشیاست.

۲ ■ **الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ** ■ برگرد

■ **اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.**

دعای افتتاح

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ مِنْكَ

خدایا من ستایش را به وسیله حمد تو می گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری

وَأَيَقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ

و یقین دارم که برستی تو مهربان‌ترین مهربانانی در جای گذشت و مهربانی

وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النِّكَالِ وَالنَّقِمَةِ

و سخت‌ترین کیفرکننده ای در جای شکنجه و انتقام

وَأَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ ...

و بزرگترین جبارانی در جای بزرگی و عظمت ...

و أَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ ۲.

و به وسیله او بیش از آنچه ما خواهانیم به ما بده، ای بهترین درخواست‌کنندگان و دست‌بازترین عطا‌کنندگان.

متن دعای افتتاح:

http://www.tebyan.net/Weblog/gh_mahdi/post.aspx?PostID=26948

۲ هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

۲ أَفْتَتِحُ: فعل مضارع به معنای «می‌گشایم» است.

۲ در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و آدرس اینترنتی مذکور «المسؤولین» چاپ شده است. شکل صحیح نوشتاری در عربی به شکل «المسؤولین» است.

بیشتر بدانیم ۳:

۱- تفاوت در حرکت، تفاوت در معنا

﴿خُلِقَ﴾: آفرینش، خلقت، ایجاد

﴿خُلِقَ﴾ مترادف (الخُلُق) است: ج أَخْلَاقٍ : خوی، طبع؛ «سَيِّئِ الخُلُقِ»: بد اخلاق؛ «سَوِّءَ الخُلُقِ»: بد اخلاقی؛ «سَهْلُ الخُلُقِ»: نرم خوی و خوش طبع؛ «ضَيِّقِ الخُلُقِ»: کم طاقت، کم صبر، اخلاق، عادت، مروت.

﴿خَلَقَ﴾: ج خُلُقٍ: فطرت و طبیعت یا کیفیت.

﴿خَلِيقٍ﴾: ج خُلُقٍ و خُلُقَاءَ: شایسته

«هو خلیق به»: او شایسته ی به آن چیز است، آنکه در خلقت و اندام کامل و معتدل باشد.

﴿خَلِيقٍ﴾: ج أَخْلَاقٍ و خُلُقَانٍ: کهنه و فرسوده. این واژه در مذکر و مؤنث یکسان بکار می رود.

۲- تسمیه از کلمه اسم گرفته شده است، برخی گویند اصل آن «سمو» است و همزه اول عوض از واو است و برخی نیز گویند ریشه اش به معنای «سمو» علامت است که واو به همزه قلب شده است.

۳- گاهی قَدْ حرفی است که اختصاص به فعل داده می شود، به شرط اینکه فعل متصرف، خبری، مثبت یا منفی مجرد از عامل جزم و نصب و سین و سوف باشد.

این حرف از فعل جدا نمی شود، مگر با قسم و حرف نفی لا که میان آن و فعل فاصله می افتد و مضمون آن را تأکید می کند. عبارت «قَدْ لَا یَفْعَلُ» درست نیست. درست آن «رَبِّهَا لَا یَفْعَلُ» یا «لَنْ یَفْعَلَ» است.

گاهی قَدْ با فعل مضارع معنای توقع را می رساند؛ مانند: «قَدْ یَقُومُ الغَائِبُ الیَوْمَ» و گاهی با ماضی؛ مانند: قد قامت الصلاة و نیز به معنای تقلیل می آید مانند «قَدْ یصدقُ الکذوبُ» یعنی دروغگو گاهی راست می گوید.

و گاهی به معنای تحقیق با فعل ماضی می آید مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ اتَّقَى اللّٰهَ»

و گاهی برای تقریب ماضی به حال (وصل گذشته به حال) می آید مانند «قَدْ قَامَ فُلَانٌ»، «قد تزوج زید» یعنی در ماضی نزدیک ازدواج صورت گرفته است.

و گاهی معنای بسیار را با فعل مضارع می دهد؛ مانند قَدْ أَشْهَدُ الغَارَةَ الشُّعواءَ تحمّلنی؛ یعنی چه بسیار حمله های سخت را می بینم. در قرآن نیز آیه ﴿قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ﴾ برای تحقیق به کار رفته است.

۴- عَلَینَا: ما باید، بر ماست

قرابت معنایی:

- عَدَاوَةُ العَاقِلِ خَیْرٌ مِّنْ صَدَاقَةِ الجَاهِلِ. امیر المؤمنین (ع)

اگر دانا بود خصم تو، بهتر/ که با نادان شوی یار و برادر

- شَرَّ النَّاسِ ذُو الوُجْهِیْنِ.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند/ چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

- خَیْرٌ إِخْوَانُکُمْ مِّنْ أَهْدَىٰ إِلَیْکُمْ عِیْبُکُمْ. رسول الله (ص)

آن که عیب تو گفت، یار تو اوست/ و آن که پوشیده داشت، مار تو اوست

نکته:

هر کلمه ای که بر وزن أَفْعَل بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

▪ صفت مشبّهة به معنی:

رنگ: أَرْزَقٌ، زَرْقَاءُ: آبی - أَحْمَرٌ، حَمْرَاءُ: سرخ - أَبْیَضٌ، بَیضَاءُ: سفید - أَسْوَدٌ، سَوْدَاءُ: سیاه - أَصْفَرٌ، صَفْرَاءُ: زرد، ...

عیب: أَحْمَقٌ، حَمَقَاءُ: ابله و نادان - أَصْمٌ، صَمَاءُ: کر - أَعْمَى، عَمِیَاءُ: کور - أَبْکَمٌ، بَکْمَاءُ: لال، أَعْوَجٌ، عَوْجَاءُ: کج، أَخْرَسٌ، خَرَسَاءُ: گنگ ...

حسن: أَزْهَرٌ، زَهْرَاءُ: درخشان - أَحْوَرٌ، حَوْرَاءُ: سفیدی چشم و سیاهی اش پر رنگ باشد. آهو چشم

▪ فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،

▪ متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می دهد

▪ اسم: أَرْتَبُ، أَرْبَعٌ، أَحْمَدُ، إِصْبَعٌ

فعل تعجب (ما+ أفعل+ مفعول): ما أَجْمَلَ مازَندَرَانَ و طَبِيعَتَهَا! چه زیاست مازندران و طبیعتش!

اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.

فعلی من نداریم .

أفعل من ، الفعلی ۱۰۰% اسم تفضیل است .

أفعل (بدون ال ، بدون تنوین) + اسم (نقش مضاف الیه دارد)

علي أفضل التلاميذ. (علی برترین دانش آموزان است.) / علي أفضل التلميذ. (علی برترین دانش آموز است.)

فاطمة أفضل التلميذات یا فاطمة فضلى التلميذات. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فاطمة أفضل التلميذة. یا فاطمة فضلى التلميذة. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن فعلی عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مؤنث مطابقت دارد.

جاءت زينب الكبرى .

برای برتری دادن از عموماً وزن أفعل برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن أفعل:

أقل، أشد، أجل، أهم، أصح، أدق، أحب، أخص، أعز/أولى، أعلى، أغلى، أتقى، أبقى، أفوى، أدنى أغنى، أزكى، أفصى، أخفى/

آخر (آخر بر وزن أفعل)،

شکل های دیگر وزن فعلی: أولى، أخرى، عظمى، دنيا، عليا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «أفعی» هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال:

أتقى+كم+ أتقاكم

إن أكرمكم عند الله أتقاكم. گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

جمع

جمع سالم أفعل، بر وزن «أفعلون، أفعلين» می‌آید؛ مانند أقدمون، أجودين، أعلون

جمع سالم فعلی، بر وزن «فعلیات» می‌آید؛ مانند فضليات، أخريات، كبريات

جمع مکسر، غالباً بر وزن أفاعل می‌آید؛ مانند:

أردل:أراذل- أفضل:أفاضل- أكبر:أكابر- أعظم:أعظام- أصغر:أصاغر

نکته: هر کلمه‌ای که بر وزن أفاعل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: أصابع: مفردة إصبع (انگشت) اسم تفضیل نیست.

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

خیر و شر و جمعشان، اختیار، خیار - أشرار

نوع اسمشان، در جمله بر اساس ترجمه تشخیص داده می‌شود:

۱) اسم؛ معنی خوب (خوش، نیک) و بد:

صباح الخير: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ البقرة: ۱۹۷ و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ البقرة: ۷۳

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، بهترین و بدتر، بدترین:

در صورت سوم (خیر و شر) اسم تفضیل است و در اصل «أخیر و أشر» بوده است که به علت کثرت استعمال، همزه از اول آن

حذف شده است.

خيار الناس: بهترین مردم

وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْآوَلَى. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

خیر الأمور أوسطها: بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.

شر الناس ذو الوجهين. بدترین مردم انسان دو رو است.

الخیر ۱۰۰% اسم تفضیل نیست.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد .

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعَل و مَفْعَلَة است؛

در ضمن جمع اسم مکان بر وزن « مفاعل » است؛ مثال :

مفاعل (مفرد): مَفْعَل

مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَافِي (مَصْفِي: پالایشگاه)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛ مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مَحَاضِر (مَحَضْر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَنَاطِر (مَنْظَر: چشم انداز)؛ مَتَاجِر (مَتَجِر: مغازه)؛ مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَازِن (مَخْزَن: انبار)؛ مَنَابِع (مَنْبِع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطَابِخ (مَطْبَخ: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم: علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گنجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرَب: آبشخور، سقاخانه)؛ مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج (مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاخِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَاجِئ (مَلْجَأ: پناهگاه)

مفاعل (مفرد): مَفْعِل

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفَل: گردهمایی)؛ مَجَالِس (مَجْلَس: موقوف ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرْجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام)

مفاعل (مفرد): مَفْعَلَة

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِخ (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَابِس (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِيل (مَفِيئَة: مسیّر، مَضِيق)، مَفَال (مَفَال: مطار، مَنَام: مجال؛ مَقَام: مدار؛ مَزَار: مکان؛ مَعَاد)، مَقْل (مَمْر: مَقْر؛ مَقْر: محل)، مَفْعِي (مَرْمِي، مَجْرِي، مَأْوِي، مَنَجِي، مَثْوِي، مَرَعِي)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می‌شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (أَين) میم مضموم (م) و عین الفعل را فتحه می‌دهیم؛ مانند:

مَسْتَشْفَى (بیمارستان)، مَسْتَوْصَف (درمانگاه)، مَخْتَبَر (آزمایشگاه)، مَتَحَف (موزه)، مَطْعَم (رستوران)، مَسْتَنْقَع (مرداب)؛ مَدْخَل، مَخْرَج، مَصْلَى، مَنْتَهَى، مَجْتَمَع و مَسْتَقَر

◆ نکات:

برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را

تشخیص می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مَشْكَلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)، مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مَنْطِقَة)؛ مَلَائِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعَاب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مَصِيبَة) اسم مکان نیستند.

کلماتی مانند «سوق، بیت، دار، شارع، عالم و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند .

دقت در وزن:

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)

وزن مشابه

مَنْشَفَة: حوله؛ مَنْصَدَة: میز؛ مَلَف: پرونده؛ مَشَاكَة: چراغدان؛ مَصْبَاح: چراغ بر وزن مَفْعَلَة و مَفْعَل و مِفْعَال هستند؛ نه مَفْعَل و ... پس اسم مکان نیستند.

مَحْمَدَة: ستایش، مَرَحْمَة: مهربانی و مَقَال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند .
 برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:
 مَكْتَب: آیین ؛ مَكْتَب: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛
 مَغْرِب: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِب: مکان غروب (اسم مکان)
 مَوْعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِد: مکان وعده (اسم مکان)
 مَلْعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَب: بازی کردن (مصدر)
 مَقْتَل: کشتن (مصدر)، مَقْتَل: قتلگاه (اسم مکان)
 مَحَافِظَة: نگهداری (مصدر)؛ مَحَافِظَة: استان (اسم مکان)؛ مَحَافِظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)
 مَنَاسِك (مَنَسِك) : قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِك: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)